

تصوف و شریعت گریزی

محقق: سید محمد علی طباطبایی پایه 5

استاد یار: آقای مهدوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چکیده

جریان انحرافی تصوف را اگر بررسی کنیم دارای تاریخی با قدمت است؛ تفکر انحرافی این جریان در دوران رسول خدا(ص) هم وجود داشت و عده ای افراطی از اسلام خواسته یا ناخواسته برداشت های غلط داشتند و خوی انزواگری را به اسلام نسبت دادند و این جریان پس از شهادت رسول خدا(ص) برای مقابله با اهل بیت علیهم السلام قوت گرفت، افرادی مثل حسن بصری و سفیان ثوری این جریان را آغاز و رهبری کردند و ابوهاشم کوفی این جریان را رسمی کرد.

البته نباید نقش جاه طلبی و دنیا پرستی و بی عدالتی حاکمان جور را در ایجاد وقوت این جریان نادیده گرفت.

در باره معنای کلمه صوفی و ربط این کلمه به باورهایشان نظرات بسیاری است؛ که صوف در لغت به پشم و صوفی پشمینه پوش معروف است و در اصطلاح هم چون لباس های خشن و پشمی میپوشیدند به این اسم معروف شدند.

و اهل بیت هم با این افراد مقابله کرده اند و نمونه های آن در احادیث موجود است.

و صوفیه دارای مسالک و اعتقادات زیادی است و فرقه های مختلفی دارد اما برخی عقاید در اغلب آنها مشترک است مثل ادعای ولایت و سماع و شطحیات و مخصوصاً تقسیم دین به شریعت و طریقت و حقیقت.

آنها دین را به بادامی تشبیه میکنند که شریعت و احکام پوست آن است و طریقت به مثل کندن آن پوست و حقیقت مغز آن. در ابتدای راه آنها میگویند باید تابع شریعت بود و در ادامه بار راهنمایی قطب باید طریقت را طی کرد ولی وقتی به حقیقت رسیدی به سرمنزل مقصود رسیده ای و شریعت که پوست و قشر دین است به دور افکنده می شود.

و این مطلب (شریعت گریزی) به راحتی از کلام بزرگان آنها مثل مولوی و شمس تبریزی و سهروردی و صفی علیشاه و... برمی آید.

و اگر هم در ابتدا شریعت را شرط میدانند به دلیل برطرف کردن هجمه فقها و متشرعین است.

پس با مراجعه به منابع صوفیه به راحتی شریعت گریز بودنشان ثابت میشود.

مقدمه

با مطالعه تاریخ تصوف و منابع صوفیه، مشاهده می‌شود که بسیاری از سران آنها، قولاً یا عملاً و یا به صورت باهم، به ترک احکام الهی و ارتکاب محرمات و یا تحقیر شریعت پرداخته‌اند. تا جایی که برای این مسأله مهم، مبانی خاصی نیز تعریف نموده و توجیهاات مختلفی را برشمرده‌اند. از آن جمله می‌توان به تقسیم بندی دین به سه گانه شریعت، طریقت، حقیقت اشاره نمود. یا اینکه سکر و مستی سالکان را توجیه گر ارتکاب محرمات و عدم انجام فرائض الهی دانسته‌اند. و توجیهاات دیگری که در این مقاله به آنها اشاره خواهیم نمود. البته باید این را نیز در نظر داشت که چه بسا سران صوفیه به دلیل فشارهای علما و فقهای مسلمان، مطالب خود را در این زمینه با احتیاط بیان کرده‌اند. همانگونه که نمونه‌های چنین رفتاری به کرات در تاریخ صوفیه مشاهده شده است. از آن جمله می‌توان به توصیه‌های اکید مشایخ به مریدان بر حفظ اسرار اشاره نمود. یا تغییر نام تصوف به عرفان نیز از مصادیق بارز همین بسیاری از سران عرفان و تصوف با تقسیم بندی تعدیل و احتیاط جهت حفظ و بقای حیات صوفیه است. آنها شریعت و طریقت را تنها به مثابه نردبانی می‌دانند که پس از رسیدن به بام حقیقت، نیازی به آن باقی نمی‌ماند. البته شریعت برای سالکان در بدو امر توصیه می‌شود. این شریعت هم مطابق تعریف عموم مسلمین و علمای اسلام از شریعت نیست. بلکه شریعتی است که قطب و استاد تصوف و عرفان برای سالک تجویز می‌کند. گاهی اساتید عرفان و مشایخ تصوف، دستوراتی خلاف شرع به مرید و شاگرد خود می‌دهند که سالک باید بدون چون و چرا از آنها تبعیت نماید. صوفیه در حقیقت مقام نبوت انبیاء را برای خود قائل هستند، هر چند به صراحت آن را بیان نمی‌کنند. اما از قرائنی که در سخنان و مکتوبات آنها وجود دارد می‌توان به این مسأله و جدایی طریق آنها از شریعت محمدی پی برد.

در این مقاله سعی شده به بیان برخی از مصادیق شریعت گریزی تصوف بپردازیم.

و با توجه به درهم تنیدگی اسلام و تصوف و مخصوصاً ارتباط تنگاتنگ آن با تشیع لزوم آن دوچندان می‌شود که راه و طریقه‌ی اهل بیت علیهم السلام از راه و طریقه صوفیه جدا شود و اگر هم جایی تصوف سعی در انکار ضدیت با معارف اهل بیت داشتند با بیان اعتقادات خودشان و مقایسه آن با معارف اهل بیت کذبشان اثبات شود و این مطلب ضرورت بحث در رابطه با تصوف را آشکار میکند.

کلیدواژه: صوفیه-شریعت-طریقت-حقیقت-شمس تبریزی-مولوی

بدنه مقاله

در ابتدا قبل از بیان شریعت گریزی تصوف باید مقداری به آشنایی با این تفکر انحرافی بپردازیم:

1- نحوه شکل گیری تصوف

برخی برای اینکه بخواهند رنگ و بویی به صوفیگری بدهند قدمت انرا به قبل از پیامبر(ص) می‌رسانند و خود حضرت را سردمدار صوفیان میدانند، مثلاً نور علیشاه ثانی در کتاب صاحبه مینویسد: پیامبر مری داشت که اورا از نقص به کمال رساند و مری ان حضرت باید کامل باشد برای همین از پستان ابوطالب شیرخورد و سالها خدمت ابوطالب نمود که قطب وقت بود¹.

در زمان حیات پیامبر(ص) مسلمانان پیرو طرز فکر و روش علمی معتدل و حد وسط بودند که آن را از کردار و گفتار پیامبر(ص) تعلیم می‌گرفتند و شئون مختلف زندگی خود را با آن تطبیق می‌دادند و افراط و تفریط‌هایی که بعضاً از برخی مسلمانان سر می‌زد مورد انتقاد رسول اکرم(ص) واقع می‌شد و خود آن حضرت از شیوع و ادامه آن به شدت جلوگیری به عمل می‌آوردند.

پس از رحلت رسول اکرم(ص)، مسلمانان بر خلاف وصایای پیغمبر و تعلیمات اسلام به استقبال دنیا شتافته و به تجمل پرستی و جاه طلبی آلوده شدند و این آلودگی و انحراف کم کم در اثر توسعه و پیشرفت روز افزون قلمرو حکومت مسلمین و افزایش غنائم و بیت المال بارزتر و بیشتر و شایعتر گردید و از این رو مسلمین زهد و اعتدال اسلامی را از دست داده و مدتی نگذشت که وضع ثروت اندوزی و دنیا طلبی جای آن زندگی ساده و آرام و معتدل را گرفت و فساد سراسر جامعه اسلامی را فرا گرفت.

در این هنگام عده ای از آب گل آلود ماهی گرفتند و خواستند مردم را از اهل بیت پاک پیامبر دور کنند و برای این کار لازم بود جایگزین هایی برای اهل بیت بیاورند، از این رو عده ای را در جامعه به عنوان زاهد و عابد مطرح کردند، و مردم که آن ها را باور کرده بودند، کم کم از اهل بیت دور شدند. آنها ابتدا با اسم اهل بیت پیش آمدند ولی در ادامه که اعتماد مردم را به خود جلب کردند مردم را از اهل بیت جدا

صالحیه، ص 201¹

کردند و مسلکی را درست کردند که به تصوف مشهور شد. سردسته این افراد حسن بصری بود که زهدگرایی افراطی را علم کرد.

برخی میگویند حسن بصری شیعه بوده، ولی با مراجعه به احادیث درمیابیم که نه تنها شیعه نبوده بلکه منافق بوده؛

امیرالمومنین(ع): هر امتی سامری دارد و سامری این امت حسن بصری است.²

بعد از حسن بصری هم ماجرا به دست شاگرد او سفیان ثوری افتاد، سفیان ثوری بر خلاف بقیه بغض نسبت به اهل بیت را علنی میکرد، علامه حلی در خلاصه در موردش فرموده: سفیان ثوری از شیعیان نیست.³

اما کسیکه این جریان را تبدیل به یکی از جریانات رسمی کرد و تصوف را در قرن دوم به صورت رسمی تاسیس کرد عثمان بن شریک کوفی بود که معروف به ابوهاشم صوفی بود.

از امام صادق درباره ابوهاشم صوفی پرسش شد، حضرت فرمودند: او فردی دارای اعتقادات بسیار فاسد است و کسی است که مسلکی به نام تصوف اختراع کرد و آن را راهگریزی برای اعتقادات پلید خود قرار داد.⁴

بنابراین در عصر امام صادق علیه السلام تصوف رسماً شکل گرفت. و بعد ها آداب و رسومی به این مسلک اضافه شد تا به شکل امروزی درآمد.

2- معنای تصوف

² بحار الانوار، ج 42، ص 141

³ خلاصه الاقوال ج 1 ص 228

⁴ ترجمه الاثنی عشریه ص 50

الف-معنای لغوی

1. قشیری در رساله قشیریه معتقد است که صوفی لقب و اسم علمی است، مانند لقب ها و اسامی اعلام دیگر که به طایفه‌ای اطلاق کنند و در زبان عربی وجه اشتقاقی برای آن نمی‌توان یافت.⁵
- 2- این خلدون اشتقاق کلمه صوفی را از واژه «صوف» به معنای پشم، بر دیگر وجوه ترجیح داده و معتقد است که این طایفه به پشمینه پوشی عادت داشتند. با این حال ابوالحسن هجویری غزنوی در کتاب کشف المحجوب با تضعیف این قول بیان کرده که بین معنای «صوفی» و «صوف» از نظر معنا همبستگی وجود ندارد و در اشتقاق شیء از شیئی‌ای دیگر، نوعی همبستگی لازم است.⁶
- 3- برخی کلمه «صوفی» را منسوب به صّفه و مشتق از آن دانسته‌اند. اهل صّفه در تاریخ صدر اسلام مهاجران فقیری بودند که با خلوص نیت در صّفه مسجد پیامبر اکرم(ص) اجتماع کرده و آن مکان را به عنوان معبد و خوابگاه و محل سکونت خود برگزیده بودند و حضرت رسول (ص) ایشان را برای خوردن غذا میان اصحاب خود، که از تمگن مالی برخوردار بودند، تقسیم می فرمود.⁷
- 4- برخی مانند حافظ ابونعیم گفته‌اند که صوفی منسوب به «صوفانه» است؛ به معنای گیاه کوتاه و ناچیز و صوفیه آن را کنایه از فروتنی و خواری خود دانسته‌اند؛ چون آن ها از فراورده‌های طبیعی مانند گیاهان و برگ درختان تغذیه می‌کنند و از مصنوعات خلق تا حد امکان احتراز میکنند، اما باید گفت کلمه منسوب به صوفانه بنابر قواعد اشتقاق « صوفانی» می شود نه صوفی.⁸

ب-معنای اصطلاحی

⁵ ترجمه رساله قشیریه ص 497

⁶ کشف المحجوب، ص 39

⁷ جستجو در تصوف ایران، ص 128

⁸ حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ص 39

معانی زیادی مطرح شده اما شاید تعریف آقای الهامی یکی از بهترین تعاریف باشد:

تصوف مسلک و روش لغزنده است که شروعش زهد و پایانش وحدت وجود است و دربین این دونقطه اقسام عقاید و مسالک گوناگون پیدا شده.⁹

3- مقابله اهل بیت با تصوف

الف) رسول خدا (ص) از پدید آمدن گروهی به نام صوفیه خبر می‌دهد که در عصرش وجود نداشته اند: «روز قیامت برپا نشود، مگر آن که قومی از امت من به نام صوفیه بر خیزند، آن‌ها بهره‌ای از دین من ندارند، آن‌ها برای ذکر دور هم حلقه می‌زنند و صداهای خود را بلند می‌نمایند و گمان می‌کنند که بر طریقت و راه من هستند، نه بلکه آنان از کافران نیز گمراه‌ترند و آنان را صدایی مانند صدای الاغ است.»¹⁰

ب) در جای دیگر ابوذر غفاری را مورد خطاب قرار داده و فرموده‌اند: «ای ابوذر، در آخر الزمان قومی پدید آیند و در تابستان و زمستان لباس پشمینه می‌پوشند و این عمل را برای خود فضیلت و نشان زهد و پارسایی می‌دانند، آنان را فرشتگان آسمان و زمین لعنت می‌کنند.»¹¹

4- عقاید مشترک صوفیه

صوفیه فرقه‌های مختلفی دارد که این مقاله درصدد بیان آنها نیست؛ ولی آنقدر مسلک‌ها و عقاید مختلفی دارند که نمیتوان اصول یکسانی برای آنها بیان کرد.

⁹ عرفان و تصوف ص 18

¹⁰ تاریخ تصوف در اسلام، ص 58

¹¹ تاریخ خانقاه در ایران ص 106

ما در این مقاله به خصوص در صدد بیان شریعت گریزی این فرقه هستیم؛ و برای بیان مخالفت آنها با شریعت عقایدی را که در اغلب فرق صوفیه وجود دارند ذکر میکنیم و بررسی میکنیم که اغلبشان با شریعت که سازگار نیست؛ بلکه ضد شریعت و ایین اهل بیت و حتی عامه هم هست.

الف-ولایت: صوفیه چون دیدند که شیعیان شیفته امامان خود هستند و اطرافشان نمایند اولا تصمیم گرفتند با تظاهر به ولایت و دم زدن از امامت زمینه را برای جدایی مردم آماده کنند؛ و با جایگزین کردن قطب جای امامان را نیز بگیرند؛ جایگزینان همان اقطاب صوفیه بودند؛ که آنها را با همان ولایت معصوم بلکه بالاتر معرفی کردند.

مثلا ولی را اینگونه تفسیر کردند: ولی کسی است که در حال خود فانی و در مشاهده حق باقی و خود از نفس خود خبر ندارد...¹²

یا اینکه گفته اند: ولی کسی است که فانی در حق و باقی به رب مطلق باشد و از مقام فنا به بقا رسیده باشد و صفات بشری در جهت وجود ربانی او فانی گشته و صفات بشری او تبدیل به صفات الهی شده باشد.¹³ پس در وادی تصوف لازم نیست امام از جانب خدا باشد و وقتی شخص به مقام فنا فی الله رسید عبادت از او ساقط میشود و این بر خلاف سیره اهل بیت است چون بر اساس سیره اهل بیت هر کس معرفتش بیشتر و جایگاهش بالاتر رود وظیفه اش سنگینتر میشود؛ پس در نتیجه همین اعتقاد صوفیه منشا تمام شریعت گریزی آنها است.

در موضوع قطب پارا فراتر میگذارند و سخنانی عجیب و ضد دین و مذهب میگویند (سلطان محمد گنابادی):

¹² نفحات الانس من حضرات القدس ص 5

¹³ شرح مقدمه قیصریبر فصوص الحکم ص 876

صاحب ولایت کلیه مطلقه را الله توان گفت، با این لحاظ که فانی است در جهت غیب بینی...¹⁴

ب-اختیارات قطب: کیوان قزوینی که 32 سال قطب بوده؛ در مورد خصوصیات قطب چنین میگوید:

1- من همان ولایتی را دارم که خاتم الانبیا داشت الا اینکه او موسس بود و من مروجم.

2- من از قیود نفس ازادم و دیگران بنده اند

3- همه عبادات و معاملات مریدان باید با اجازه من باشد.

4- آنکه هر اسم خدا را که من به مرید گویم ان اسم خدا میشود.

5- اصول دین اگر با امضای من باشد حق است و اگر نه حتی اگر مطابق واقع باشد هم خطاست.

6- من مفترض الطاعة هستم.

7- من قاسم الجنة و النارم

و...¹⁵

مشاهده میشود مقامات اقطاب در صوفیه حتی از امامان هم بالاتر است؛ آیا این عقاید مطابق با شریعت

دینیاست است که از آن دم میزنند؟

ج-سماع: شعرخوانی همراه با ساز و آواز و حرکات موزون بدنی به منظور ایجاد حال و وجد.

ابزارش هم طبل و دف و نی و... است.

¹⁴ ولایتنامه ص 15

¹⁵ استوارنامه به اهتمام محمود عباسی ص 160

البته خود صوفیه نسبت به سماع سه فرقه اند: افراطیون که به شدت طرفدار سماعند مثل مولوی و شمس و...

معتدل که سماع را خوب و باعث قرب میدانند اما مثل گروه اول افراط ندارند.

مخالفان که اندکند مثل محی الدین عربی.

ولی آنچه مسلم است آیات و روایات و کلام علما همه با این مطلب مخالف است و چگونه آنها دم از اسلام میزنند ولی سماع را جزیی از دین میدانند؟

امام صادق علیه السلام: خانه ای که در آن غنا و ساز و آواز نواخته شود، از مصیبت ها و بلاهای

دردناک در امان نیست و دعا در آن خانه مستجاب نمیشود.¹⁶

مرحوم شیخ انصاری حکم به حرمت غنا و موارد آن میدهد.¹⁷

د) شطحیات: در اصطلاح طبق نظر شیعه کلمات کفرآمیز به زبان آوردن است.

اما از نظر صوفیه: به زبان راندن کلماتی که ظاهری سنگین اما باطنی قابل تاویل دارد.

خب به زبان آوردن همچنین کلماتی هم با شریعت سازگار نیست.

اما به ذکر چند نمونه از شطحیات اکتفا میکنیم:

بایزید بسطامی میگوید: حق به من گفت همه بنده اند جز تو¹⁸

¹⁶ دعایم الاسلام ج 2 ص 280

¹⁷ المکاسب ج 1 ص 166

¹⁸ شرح شطحیات ص 95

یا حلاج که ادعای بابیت امام زمان علیع السلام کرد و توقیعی از حضرت در لعن او صادر شد.¹⁹

و سنی و شیعه اتفاق بر باطل و ناحق بودن این کلمات دارند.

شریعت، طریقت و حقیقت

یکی دیگر از عقاید مشترکه صوفیه رواج داشتن این اصطلاحات است که به گفته خودشان برگرفته از کلام رسول الله (ص) است که در ادامه به نقل این کلام و نقد آن میپردازیم.

البته این اطلاق بین عرفا هم رواج دارد که مفهومی متفاوت با صوفیه دارد؛ اما ما در اینجا به نظر صوفیه میپردازیم:

از نظر صوفیه یک صوفی اول ملزم به انجام اعمال شریعت است، طریقت در تصوف سرسپردن به قطب است که راهش از شریعت به جهت امکان اختلاف و تضادشان با همدیگر جداست.

و در مرتبه حقیقت که همان مرتبه فناست صوفیان معتقدند که انسان دیگر نیازی به انجام اعمال شریعت ندارد؛ چون به مقصود خود رسیده است؛ ما با ذکر سند از بزرگان صوفیه این سخنان را اثبات میکنیم:

علی گنابادی در کتاب صالحیه خود می گوید:

شریعت ظاهر است و آداب قالب و طریقت باطن است و آداب قلب و تهذیب اخلاق و حقیقت تحقق است به واقع و سر است.²⁰

و همچنین او در حقیقت 390 مینویسد:

شریعت پوست رو است و طریقت پوست میان و حقیقت مغز.

¹⁹ الغیبة للحجة ص 401

²⁰ صالحیه ص 250 حقیقت 389

اینکه می‌گوییم صوفیه شریعت گریز است به همین معناست که در ابتدا برای اینکه طرد نشوند و وجهه اسلامی از خود نشان دهند می‌گویند پایید به شریعت هستیم اما می‌گویند این شریعت و احکام همه پوست ظاهر است و وقتی با طریق قطب پیش بروی و به مرحله حقیقت و فنا برسی دیگر نیازی به عمل به شریعت نداری و این معنا در سخن و منش تمام سران و بزرگان صوفیه می‌باشد درحالی که طبق سخنان اهل بیت علیهم السلام انسان هر قدر قرب و توجه بیشتری پیدا کند عبودیتش بیشتر و به احکام شریعت پایبندتر می‌شود؛ در ادامه با نمونه های بیشتری از شریعت گریزی صوفیه آشنا می‌شویم:

1- مولوی در مقدمه بخش 5 مثنوی خود، شریعت را به علم کیمیا تشبیه می‌کند که پس از حصول زر، به آن حاجتی نیست یا استعمال دارو را مثال می‌زند که پس از درمان، نیازی به دارو باقی نمی‌ماند: «شریعت همچو شمع است ره می‌نماید و بی آن که شمع به دست آوری راه رفته نشود و چون در ره آمدی آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود آن حقیقت است، و جهت این گفته‌اند که لو ظهرت الحقایق بطلت الشرایع همچنان که مس زر شود و یا خود از اصل زر بود او را نه علم کیمیا حاجت است که آن شریعت است و نه خود را در کیمیا مالیدن که آن طریقت است چنان که گفته‌اند طَلَبُ الدَّلِيلِ بَعْدَ الوُصُولِ إِلَى المَدْلُولِ قَبِيحٌ وَ تَرَكَ الدَّلِيلِ قَبْلَ الوُصُولِ إِلَى المَدْلُولِ مَذْمُومٌ، حاصل آن که شریعت همچون علم کیمیا آموختن است از استاد یا از کتاب و طریقت استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است و حقیقت زر شدن مس، کیمیا دانان به علم کیمیا شادند که ما علم این می‌دانیم و عمل کنندگان به عمل کیمیا شادند که ما چنین کارها می‌کنیم و حقیقت یافتگان به حقیقت شادند که ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا آزاد شدیم»²¹

2- او در جای دیگر نیز، تمثیل های متعددی را در قالب شعر برای توجیه ترک شریعت پس از حصول

نتیجه برمی شمارد و چنین شعر می گوید:

چون تجلی کرد اوصاف قدیم *** پس بسوزد وصفِ حادث را گلیم

در چنین مستی مراعات ادب *** خود نباشد، ور بُود، باشد عجب

اندر استغنا مراعات نیاز *** جمع ضدّین است چون گردد و دراز

حاصل اندر وصل چون افتاد مرد *** گشت دلّاله به پیش مرد، سرد

چون به مطلوبت رسیدی ای ملیح *** شد طلبکاری علم اکنون قبیح

چون شدی بر بام‌های آسمان *** سرد باشد جستجوی نردبان

جز برای یاری و تعلیم غیر *** سرد باشد راه خیر از بعد خیر

آن یکی را یار پیش خود نشاند *** نامه بیرون کرد و پیش یار خواند

بیت‌ها در نامه و مدح و ثنا *** زاری و مسکینی و بس لابه‌ها

گفت معشوق این اگر بهر من است *** گاه وصل این عمر ضایع کردن است

من به پیشت حاضر و تو نامه‌خوان *** نیست این باری نشان عاشقان²²

3- بنا بر نقل دیگری مولوی شراب و همه محرّمات را برای عارفانی چون شمس تبریزی حلال میدانسته

است: {روزی فقهای حسّاد از سر انکار و عناد از حضرت مولانا سؤال کردند که شراب حلال است یا

حرام؟... [مولوی] به کنایت جواب داد: تا که خورد. چرا اگر مشکی شراب را در دریا ریزند متغیر

نشود و او را مکدر نگرداند و از آب وضو ساختن و خوردن جایز باشد اما حوضک کوچک را قطره‌ی شراب بی گمان که نجس کند، اگر مولانا شمس الدین می نوشد او را همه چیزها مباح است که حکم دریا دارد و اگر چون تو غر خواهری کند، نان جوینت هم حرام است.²³

4-سلطان ولد، فرزند مولوی، شریعت را مخصوص سالکان مبتدی می داند. او از مثال حضور در خدمت پادشاه استفاده میکند و خطاب به کسانی که از درویشان شریعت‌گریز خرده می‌گیرند، می‌گوید: «یکی به پادشاه رسیده است و در حضور او نشسته، مطالعه جمال پادشاه می‌کند... تو آمده‌ای و می‌گویی که این پادشاه را نمی‌جوید؟ زیرا در راه نیست و چون ما منزل‌ها را نمی‌برد؟ [در حالی که] خود راه او بریده است که پادشاه را یافته است... پس به نتیجه و به مقصود رسیده. تو که در راهی، شاید که به پادشاه نرسی.²⁴

یعنی او می‌گوید ما صوفیان وقتی به مقام حقیقت میرسیم مثل کسی میمانیم که دور از پادشاه بوده و برای او نامه مینوشته و به دنبالش بوده ولی وقتی به پادشاه رسد از حضور کنار او لذت میبرد و دیگر نیازی به نامه و جویدن پادشاه ندارد؛ پس وقتی ما به حقیقت رسیدیم دیگر به پادشاه رسیده ایم و شریعت رها میشود.

5- شمس تبریزی، استاد و مراد مولوی نیز سالکان واصل را از پایبندی به دستورات خداوند معاف می داند و می‌گوید: «اینکه لابد باید که از در درآید، این کسی را باشد که او بیرون در باشد؛ اما آن خاصان که به خدمت پادشاهند، ایشان در اندرون باشند» او در ادامه متذکر می شود که عارفان کامل باید پایبندی به شریعت داشته باشند والا این یک نقص برای آنها به شمار می رود.²⁵

²³ مناقب العارفين ج 2 ص 639

²⁴ معارف سلطان ولد ص 303

²⁵ مقالات شمس ص 144

در مطالبی که تا اینجا نقل شد، مولوی و شمس تبریزی سعی می کنند چنین نشان دهند که هر چند، ترک شریعت را برای صوفیان مجاز می دانند و برای آن توجیهاتی ذکر می کنند اما صوفی در مجموع بهتر است پایبند به شریعت باشد. ولی قرائن محکمی از عملکرد و سایر سخنان سران تصوف از جمله شمس و مولوی وجود دارد که نشان می دهد، بیان همین سطح از مطالب نیز برای کاستن فشار علما بوده است. یعنی اگر فشار علمای مسلمان نبود، سران صوفیه همین پایبندی اندک به شریعت و آئین اسلام را نیز از خود نشان نمی دادند. که در ادامه مطالبی را نقل میکنیم که به همین مطلب اشاره دارد؛

6- شمس تبریزی با تاکید بر این نکته که ابن عربی متابعت از شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نداشت، از او با عباراتی مانند شگرف مرد، دارای فایده بسیار، نیکو همدرد و نیکو مونس ستایش می کند و می گوید: نیکو همدرد بود، نیکو مونس بود، شگرف مردی بود شیخ محمد (ابن عربی)؛ اما در متابعت نبود. یکی گفت: عین متابعت خود آن بود. گفتیم: نی متابعت نمی کرد.²⁶

و در جای دیگر می گوید: وقت ها شیخ محمد (ابن عربی) سجود کردی و گفتی که بنده اهل شرع! اما متابعت از شرع نداشت. مرا از او فایده بسیار بود.²⁷

²⁶ همان 352

²⁷ همان 357

اما تجلیل شمس از صوفیان تارک شریعت، به همین مورد ختم نمی شود. یکی دیگر از مصاحبان شمس تبریزی و صوفیان شریعت گریز که منکر قیامت بود و به قول شمس، ترک متابعت کرده بود، شهاب هریوه نام داشت و شمس، او را کبر خاندان پیامبر (ص) نامیده بود. شمس با حمایت تام از او، شخصیت او را جمع کفر و صفا و روحانیت و سودمندی بسیار برای مردمان، در عین انکار قیامت و ترک متابعت می داند:

7- می آمدند به خدمت شهاب [هریوه] هزار معقول می شنیدند. فایده می گرفتند؛ قیامت را منکر بودی.²⁸

8- شمس با بیان اینکه شهاب هریوه کفر می گفت و منکر قیامت بود، او را صافی و روحانی می داند:
آن شهاب اگر چه کفر می گفت اما صافی و روحانی بود.²⁹

-با تمام این اوصاف (انکار قیامت، ترک شریعت و کفر گویی)، شمس در جای دیگر با عبارتی به ظاهر متناقض، قائلان به کفر وی را سگ خطاب می کند و شهاب را فردی نورانی معرفی می کند. اما در حقیقت، معنای کفر و ایمان در نظر شمس ربطی به تبعیت از پیامبر اسلام (ص) نداشته است. از این عبارت شمس می توان چنین نتیجه گرفت که او، نورانیت را ملاکی برای ایمان می داند و می گوید: «آن شهاب را آشکارا کافر می گفتند آن سگان! شهاب کافر چون باشد؟ چون نورانیست.³⁰

²⁸ همان ص 221

²⁹ همان ص 285

³⁰ همان ص 329

9- شهاب الدین سهروردی، نمونه ای دیگر از صوفیان تارک شریعت است که شمس در عین اقرار به شریعت گریزی او، از او تجلیل و تمجید نموده است. شمس ضمن نقل داستانی، شهاب الدین سهروردی را مردی بزرگ و صاحب کرامت معرفی می نماید. آنگاه با ملایمت و بدون هیچ تندی و توبیخ میگوید: این شهاب الدین ترک متابعت دین محمد گفت. اگر از من پرسند: متابعت خود او می کرد؟ من میگویم: نی نمیکرد.³¹

10- عبارات بسیار دیگری از شمس تبریزی نیز وجود دارد که نشانگر تحقیر شریعت و بلکه جدایی مسیر او از آئین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. شمس تبریزی در عبارتی، خود را بی نیاز از وجود مقدس پیامبر عظیم الشأن اسلام (ص) معرفی می کند و می گوید که اگر ایشان را تعظیم کنم از روی برادری است نه از روی حاجت و نیاز: «با محمد جز با اخوت نمی زیم! بر طریق اخوت (برادری) می باشم! زیرا فوق او کسی است، آخر خدای (که از میان) نرفت. وقتی باشد که ذکر بزرگی شان کنم (آن ها را به بزرگی یاد کنم) لکن از روی حرمت (احترام گذاشتن) باشد و تعظیم، نه از روی حاجت.»³²

³¹ همان ص 350

³² همان ص 300

11- شمس در عبارت کلیدی دیگری که حاکی از جدایی مسیر وی از شریعت محمدی است، تاکید می کند که قرآن هیچ سود و فایده ای برای وی ندارد و تلاوت آیات قرآن او را تاریکتر می کند: «مرا رساله ی محمد رسول الله سود ندارد. مرا رساله ی خود باید. اگر هزار رساله [غیر] بخوانم تاریکتر شوم.³³»

12- شمس تبریزی جدایی طریق خود و سلوک سران صوفیه از شریعت و اسلام محمدی صلی الله علیه و آله و سلم را با بیان های دیگری هم ابراز نموده:

در مناقب العارفین حکایتی از شمس نقل شده که بر همین مساله تاکید می کند. او بر سر علمای عصر خود فریاد می زند که چرا از قلب خود از خدا خبری نمی آورید؟ و با نقل آیه کریمه (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) تاکید می کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز بشری مانند ما بوده است که معانی و حالات خود را بیان نموده است و به آنها گوشزد می کند که آنها نیز می توانند مانند حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محل وحی گشته و وحی خود را نیز کتابت کنند! مناقب العارفین چنین می نویسد:

شمس الدین در کنجی بسان گنجی مراقب گشته بود؛ از ناگاه برخاست و از سر غیرت بانگی بر ایشان زد که تا کی ازین حدّ ثنا می نازید؟ و بر زین بی اسب سوار گشته در میدان مردان می نازید؟ خود یکی در میان شما از حدّثنی عن ربّی خبری نگوید؟ و تا کی بعصای دیگران بپا روید؟ و این سخنان که می گوئید، از حدیث و تفسیر و حکمت و غیره سخنان مردم آن زمانست که هر یکی در عهد خود به مسند مردی نشسته بودند و از ورود حالات خود معانی گفتند و چون مردان این عهد شمائید، اسرار و سخنان شما کو؟ بعد از آن فرمود که از دور آدم هر فرزندی که از عالم قدم عدم قدم به خطّه وجود نهاد از انبیا و اولیا

هر یکی را علی حده منصبی و کاری بود؛ بعضی کاتب وحی بودند و بعضی محلّ وحی؛ اکنون جهدی کن که هر دو باشی: هم محلّ وحی حق، و هم کاتب وحی خود باشی.³⁴

اما شمس به تکبر در مقابل پیامبر بسنده نمی کند و از این نیز پا را فراتر می گذارد و با خداوند متعال نیز تکبر میکند و می گوید: «گفتند ما را تفسیر قرآن بساز. گفتیم: تفسیر ما چنان است که می دانید. نی از محمد! و نی از خدا!».³⁵

-اینها نشانه هایی روشن و آشکار از سخنان و منقولات سران صوفیه است که بر ترک متابعت آنها از آئین و شریعت محمدی دلالت می کند. و اگر هم در جایی وانمود به پیروی و متابعت نموده اند، قطعا از بیم علما و مسلمانان بوده است.

نتیجه گیری

صوفیه با رخنه در اسلام و به خصوص تشیع عقاید باطل و خلاف خود را در جامعه اسلامی منتشر کردند.

آنها که نمی توانستند مردم را از اهل بیت جدا کنند از طریق دوستی و محبت اهل بیت وارد شدند و از این طریق افرادی را مقابل اهل بیت قرار دادند و با علم کردن زهد و تقوا در ابتدا جذب کردند و سپس با تحریف دین هنگامی که خود را به عنوان مسلمان و شیعه جازدند به قول خودشان شریعت را که پوست دین بوده رها کردند و خود را حتی از معصوم هم بالاتر دانستند.

³⁴ مناقب العارفین ج 2 ص 648

³⁵ مقالات شمس ص

منابع

- علامه مجلسی. بحار الانوار. موسسه الوفاء. بیروت. 1440 هـ ق
- علی گنابادی. صالحیه. چاپخانه ایدا. چاپ سوم. 1351 هـ ش
- علامه حلی. خلاصه دار الذخائر. 1411 هـ ق
- حر عاملی. ترجمه الاثنی عشریه. انصاریان. 1383 هـ ش
- عبدالکریم هوازن قشیری. ترجمه قشیریہ
- علی بن عثمان هجویری. کشف المحجوب
- عبدالحسین زرین کوب. جستجو در تصوف ایران
- داوود الماسی. عرفان و تصوف. مکتبة الاسلام. چاپ اول. 1374 هـ ش

- محسن کیانی. تاریخ خانقاه در ایران. کتابخانه طهوری. 1369 هـ ش
- عبدالرحمن جامی. نفحات الانس. چاپ سعدی. چاپ دوم. 1366 هـ ش
- سید جلال الدین آشتیانی. شرح مقدمه قیصر. امیرکبیر. 1370 هـ ش
- سلطان محمد گنابادی. ولایتنامه. حقیقت. چاپ 4.1384 هـ ش
- کیوان قزوینی. استوارنامه. چاپ اول. 1387 هـ ش
- شیخ انصاری. مکاسب. مجمع الفکر الاسلامی. چاپ 6.1423 هـ ق
- شیخ طوسی. الغیبة. دایرة المعارف الاسلامیة. چاپ اول. 1411 هـ ق
- مولوی. مثنوی مولوی. وزارت ارشاد. چاپ اول. 1373 هـ ش
- احمد افلاکی. مناقب العارفین. بی تا. انکارا. چاپ اول. 1959 م
- سلطان ولد. معارف سلطان ولد. انتشارات مولی. 1367 هـ ش
- شمس تبریزی. مقالات شمس. تصحیح احمد خوشنویس. انتشارات زهره. 1349 هـ ش